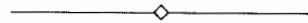


لشکرکشی اسکندر به ایران



برگزیده‌ای از آثار مثنوی و منظوم ایران را در
"گنجینه گذشته و آینده فرهنگ و ادب ایران"
به نشانی www.m-afshar.net مطالعه فرمایید

لشکرکشی اسکندر به ایران

ترجمه همایون صنعتی زاده

باویراستاری و بازبینی دکتر روشنگر آذری

زیر نظر دکتر ژاله آموزگار



تهران ۱۳۹۳

سرشناسه	: آریانوس، فلاویوس، قرن ۲ م. Arrianus, Flavius
عنوان قراردادی	: آناپاسیس فارسی.
عنوان و نام پدیدآور	: لشکرکشی اسکندر به ایران / [آریان فلاویوس]؛ [ترجمه به انگلیسی ادوارد جیمز چینوک]؛ مترجم همایون صنعتی‌زاده؛ ویراستار روشنگ آذری؛ زیر نظر ژاله آموزگار.
مشخصات نشر	: تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۲۴ + ۳۹۹ ص. مصور.
فروست	: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی: ۱۷۳. گنجینه اسناد و تاریخ ایران: ۴۷.
شابک	: 978-600-5942-35-4
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا	
یادداشت	: کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان "Arrian's Anabasis of Alexander and Indicas" به فارسی برگردانده شده است.
یادداشت	: نمایه.
موضوع	: اسکندر مقدونی، ۳۵۶ - ۳۲۳ ق.م. - جنگها.
شناسه افزوده	: چینوک، ادوارد جیمز Chinnock, Edward James
شناسه افزوده	: همایون صنعتی‌زاده، ۱۳۰۴-۱۳۸۸، مترجم.
شناسه افزوده	: آذری، روشنگ، ویراستار.
شناسه افزوده	: آموزگار یگانه، ژاله، ۱۳۱۸ -
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ۵۷/۴/۳۰۸ DSR
رده‌بندی دیوپی	: ۹۵۵/۰۱۹۱
شماره کتابخانه ملی	: ۳۵۸۲۵۵۳



ناشر	: انتشارات دکتر محمود افشار
نام کتاب	: لشکرکشی اسکندر به ایران
مترجم	: همایون صنعتی‌زاده
ویراستار	: روشنگ آذری
زیر نظر	: ژاله آموزگار
شمارگان	: ۵۰۰
شماره انتشار	: ۱۷۳
شماره گنجینه اسناد و تاریخ ایران: ۴۷	
پردازندگان نشان موقوفه	: طراح مرتضی ممیز، خط از محمد احصائی
آماده سازی فنی	: انتشارات ثریا
نوبت چاپ	: اول
سال چاپ	: ۱۳۹۳
چاپ	: چاپخانه ترانه
صحافی	: سیدین
بها	: ۲۸۰۰۰ تومان

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۴۲-۳۵۴ ISBN 978-600-5942-35-4

Afshar Foundation [mailto:info@m-afshar.net]



مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی
موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

شماره ۱۷۳

هیأت گزینش کتاب و جوایز*

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
دکتر ژاله آموزگار - کاوه بیات - دکتر جلال خالقی مطلق
دکتر محمود امیدسالار - دکتر حسن انوری - دکتر فتح الله مجتبائی

* درگذشتگان:

دکتر یحیی مهدوی - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر سید جعفر شهیدی -
ایرج افشار

شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش) - وزیر بهداشت (وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی) - رئیس دانشگاه تهران، یا معاونان اول هریک از این پنج مقام (طبق ماده ۲ وقفنامه)

* متولیان منصوص و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر علیمحمد میر (جانشین: دکتر احمد میر، بازرس) - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمد اسلامی) - مهربانو دکتر افشار (دبیر شورا - جانشین: پروین صالح) - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

هیأت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)
ابراهیم ابراهیمی نایب رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)، معاون قضائی دیوان عالی کشور
محمدحسین حاتمی مدیر عامل
صمد محمودی بافتوت خزانه دار، حسابدار

*

مسئول انتشارات کریم اصفهانیان

* درگذشتگان

اللهیار صالح - حبیب الله آموزگار - دکتر محمدعلی هدایتی - دکتر مهدی آذر - دکتر یحیی مهدوی - مهندس نادر افشار - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - ایرج افشار. ریاست هیئت مدیره: دکتر سید جعفر شهیدی (از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳).

اعضای پیشین

دکتر جمشید آموزگار - دکتر منوچهر مرتضوی - بهروز افشار یزدی.

بنام پروردگار یادداشت واقف

اول : طبق ماده ۲۳ و قفسه اول موع یازدهم ۱۳۳۷ ه. ش. (... دآمد باید صرف ترجمه و تالیف و چاپ کتب رسالت که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و اتمام دادن جوایز به نویسندگان شرح دستور این و قفسه گردود.)

دوم : هدف اساسی این بنیاد فی طبق ماده ۲۵ و قفسه (... تعلیم زبان فارسی و تحکیم وحدت فی دایران میباشد. بنا بر این گیتی که با وجود این موقوفات منتشر شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.)

سوم : طبق ماده ۲۶ (مقداری از کتب رسالت چاپ شده یا بودجه این موقوفات باید بطور مجریه و بنام این موقوفات به موسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قراخانه های عمومی ایران خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مشرقین باز فرستاده شود ...)

چهارم : چون نظر از گمانی در انتشارات این موقوفات نیست تا حدی نگلیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ و قفسه پنج هیچ کتاب رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی را ادا از بهای تمام شده با افزایش صدی ده و اسیب قیمت گذاری شود (... این افزایش ۲۵ درصد بواسطه حداقل حق الزحمه فروشنده گان و نهیر نه است که برای پست غیر تحمل شود از کتاب فروشان تعاضد داریم که در این امر خیر فی که ابداجنه تجارتی ندارد و با مایه نشر کتب علمی بنایند.

پنجم : براساس موافقت نامه دوم (موع ۱۳۵۲، ۴، ۱۲) که میان اقاف و دانشگاه طهران به امضاء رسید، قسمتهای متنی از رقبات نامد جاگاه سازمان لغت نامه خد و اصل مؤسسه باستان شناسی، بطور رایگان به دانشگاه طهران اهداء شده و رقبات دیگری هم با اهداء آنها طبق ماده دوم برای اجزای مفاد و قفسه که از عبارات زادون جوایز ادبی و

فکر تباریخی و لغوی راجع به ایران به استثنای کتب دسی، میباشد در اختیار دانشگاه طهران قرار بگیرد
وصول نموده و بنام این موقوفات احاطه و نشر گردد.

ششم : چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شد و است که از طرف ریاست دانشگاه بلغراترولیان
این موقوفات که از طرف اوقاف بصورتیکه انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی اوقاف
امروزه و نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار که از متولیان شورای اوقاف
است) از طرف اوقاف نیز بصورتیکه نامبرده معین شده بهمت سرپرست انتخاب برقرار نمودند.

هفتم : چون مجادنده این بطور بواسطه کبر سن (۸۶ سال شمسی)، از این پس نخواهم توانست به سرپرستی
این کار بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره بفرزند
ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف
موقوفات بطبع رسید و با کوشش و سرپرستی می بوده است. کسانی که مایل به همکاری و تألیف یا
ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند با و مراجع کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با اهداف
این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعلیم زبان فارسی و تکمیل حدت ملی در ایران که وطن مشترک زبان می
دقی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی

آذرماه ۱۳۵۸ ه. ش.

محمد سلفی

تنگنه سوم

کتابی که با وجود این موقوفات طبع و توزیع شود باید کافا منطبق باینست واقف و دهنده قضا باشد اگر برینا قضا
مجموعه دایک به قلم واقف قشر شده بای شود صد در صد این مطابقت اندازد و بسبب اینست که واقف قصد چاپ آنرا
بمال خود داشت ولی زمانیکه دارایی خود را واقف عام مخصوصا برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود
را هم که دارای همین جنبه است به عمده بخیار و گذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تالیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید کتب نظم و نثری از گذشته کان آینه گاه
با وجود آن چاپ خواهد شد که هدف غالبی واقف آنکه ترویج زبان ری و تکلیف و حدت فی ایران است بر داشته کتب که بولی
از زمانه گیرایی و جدایی علمی و حکایت از رواج زبانهای خارجی به قصد تصنیف بان ری و دیگر چیزهای تفرقه آمیز در میان
سیاستهای فتنه انگیز داشته باشد نباید با وجود این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ از فارسی که دایره مانند یعنی انسیکلوپدی باشد و تاریخ کامل
ایران که در ادبیات و ادب و هنر و بیشتر دارد و آند ما بهیانه بنیاد و کفاف خرج آنها را ندیم میتوان با انداختن باین موقوفات چاپ
نمود بشرط آنکه اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای توبیت بعد از مدت یا هر کس و شکایاتی قانونا قائم مقام
در تنگنه دوم یاد داشت واقف قشر در جلد سوم افغان نامه یکا ششم که کتب رسالاتی که با وجود این موقوفات چاپ
چشمه باید متروک باشد از تحریکات سیاسی مخصوصا آلوده نباشد به غرض سیاسی خارجی و رفاغه پژوهش تاریخی و ادبی ایران
شناسی و در پایان آن یکجا افزودیم بهیم داشتیم که مبادا چنین رسالاتی سالها بعد از ما نخواستند و ندانسته بهر سیاه
بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یاد داشت تذکری داده شود... عمده مخاطب این یاد آوریه بنیاد موقوفات خود
است نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک و دشمن خاص خود را دارد و داد و داد خانی در کار آنها داریم.

تذاتی که نویسنده این بطور متولی بهتم و فرزند دانشمند سراج افشار که به روز نویسنده کی کافا آگاه میباشد سرپرست نهاد
این بنیاد است بهیچ برای کمالی نخواهد بود بعد از ما هم سید است که این کس را بهر ادب و ادب... ان شاء الله... از بهیشت

تکلم و تبصرہ

باردشت اقب چند روز پیش از درگذشت مادر، ۱۳۰۲، برای اهل نرسنگ

کتاب نظم و نثری از کنگره ششگان یا اینده گمان که با سرمایه و درآمدها این بنیاد چاپ و ترویج شود باید منطبق با فتنه و افق فکری و تفکرات باشد. مروج زبان فارسی و مقرر این زبان محکم وحدت ملی و حمایت کشور ایران باشد و بوی از ناحیه کربلای و جده ملی نهد، و حمایت ترویج اندیشه های ملی و زبانهای خارجی، به قصد تضعیف بان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها رسالات باید منتشر باشد از روشهای معروف و سیاستهای فتنه انگیز چه بطور مرز و چه ملنی مخصوصا نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی و لغات پشروشن تاریخی، نژادی یا دینی و فرنگی و ایران شناسی.

کتاب تاریخ ادبی، عالمانه، خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه میشود اگر واداری هر دو جنبه از خود
زبان باشد، باید قسمت سودمند آنرا ترجمه شود. قسمت زبان بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مهارت و مقابله عالمانه با آن باشد
چالانان زیرا گفته منطقی ممکن است منور باشد. شائنا و ویرجی کری این بنیاد و انتشارات و باید در هر حال از دروغ و ناظر
بریز کند. به گفته نظامی گنجوی،
چو توان هستی ادب کران وروغی انبیا خرج کران

برای چاپ انتشار کتب رسالات تنها نیزین دخی از حریفو ایسم بلکه بجهب امنیت فوق العاده سودمند بودن کلمات
جایزه نیز میر واییم. این بنیاد و در چاپ انتشار کتبهای خود بطور مسلم ضرر دای اروز ریا کتر از اروزش تمام شدن. از
کافه در چاپ و غیره. از افرادرش راده اورد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معاطه مرسوم ملاضر الدین باشد که تقیم
مرض میفرید و از ای و شایبی. می نیت و رنگ می کرد و می فروخت یک شایبی اعیقده ما برایست که اگر در این مؤ ضررهای
د مالی می کنیم سود معنوی که متصور ماست می بریم. و آن اینکه عقیده خود را که ترجیح زبان بری و تکمیل وحدت ملی و تاجیت فنی
ایران است و این می بریم. این زبان اب حساب معارف و تف و در راه. ایده آل. و هدف ملی خود محسوب می ابریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تگه منتشر شده در ابتدا ای کتابهای این فیاد که اضافات و تفاوتهایی که با هم

دکنر محسنو افشا

دارد توجه فرمائید.

مقررات مربوط به جایزه های ادبی و تبارخی

ماده ۴ و قضاة اول

چنانچه در آموقوقات به مقدار قابل افرایش باید واقف یا شورای تویست می تواند علاوه بر تالیف و ترجمه و چاپ کتب مبتنی از آن را تخصیص به جایز برای توثیق دانشندان، دانش پژوهان، نویسندگان و شاعران بدهند، بالاخص برای بهترین نویسندگان و شاعران در محله آینده، بنا بر این باید شعرا و نویسندگان را به سرودن اشعار تصنیف قطعات نظم و شروطنی و ملی و اجتماعی، طرح اقرارات و مسابقات و دادن جایز از در آموقوقات توثیق و ترغیب نمود، تشخص این امور در زمان حیات با واقف است که با شورت دوستان مطلق خود انجام می دهد پس با نیستش نفر و است که دو سوم از متولیان و یکت سوم از نیست میره شرکت مطبوعاتی آینده یا هر کس را که آنها و اینها به جایشان معین کنند، مرکب خواهد بود.

ماده ۵ و قضاة پنجم

بسیب اشغال شرکت مطبوعاتی آینده آنچه در مورد تشخص امور مربوط به بان جایز طبق ماده ۴ و قضاة اول مندرج دیماه ۱۳۳۷ به عهده آن شرکت محول بوده از میان رفته و انجام آن امور منحصراً به عهده واقف و پس شورای تویست است که می تواند از الی هیئت یاری خواهند.

یادداشت واقف

جایز- جایز می که در این موقوفات تعیین شده نیز مانند سایر امور آن پیرامون هدف آن است تکمیل وحدت ملی به وسیله زبان فارسی یعنی کتب و رسالات و مقالات و اشعار که در پیرامون این هدف نوشته شود. خواه به زبان فارسی خواه به زبانهای دیگر خواه به وسیله ایرانیان یا ملل دیگر خواه در خود ایران خواه در خارج می تواند نامزد هیئت جایزه گردد برای این کار آیین نامه ای باید تهیه شود، اجمالاً اصول آن را یادداشت می کنیم.

کراس ۷۸/۸/۴ [۱۹]

جایزه های داده شده و تاریخ اهدای آنها

۱	۱۳۶۹	دکتر تیر احمد	دانشمند هندی، استاد بازنشسته دانشگاه علیکوه (هندوستان)
۲	۱۳۶۹	دکتر غلامحسین یوسفی	دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی (مشهد)
۳	۱۳۶۹	دکتر امین عبدالمجید بدوی	دانشمند مصری، متخصص ادبیات فارسی، استاد دانشگاه سین شمس (قاهره)
۴	۱۳۷۰	دکتر سید محمد سیرماتی	دانشمند ایرانی، از مؤسسه لغنامه و جزا
۵	۱۳۷۰	دکتر غفور الدین احمد	دانشمند پاکستانی، استاد بازنشسته دانشگاه پنجاب (لاهور)
۶	۱۳۷۵	جان جون نین	دانشمند چینی، استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه پکن (چین)
۷	۱۳۷۷	دکتر کمال الدین مینی	دانشمند تاجیکستانی، استاد و متخصص ادبیات فارسی (دوشنبه تاجیکستان)
۸	۱۳۷۹	دکتر منوچهر ستوده	دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه تهران
۹	۱۳۸۲	دکتر عبدالحسین زرین کوب	دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه تهران
۱۰	۱۳۸۲	کلینورد اوگوند باسورث	دانشمند انگلیسی، استاد بازنشسته دانشگاه پنجم، عضو آکادمی بریتانیا (انگلستان)
۱۱	۱۳۸۲	فریدون مشیری	مخمسرای نامور ایرانی
۱۲	۱۳۸۲	توزو نوکودایانگی	دانشمند ژاپنی، استاد ممتاز دانشگاه مطالعات خارجی توکیو (ژاپن)
۱۳	۱۳۸۳	پرفور سجاد فرای	دانشمند امریکایی، استاد پیشین ایرانشناسی دانشگاه هاروارد (امریکا)
۱۴	۱۳۸۵	هنس دوبروین	دانشمند هلندی، استاد پیشین زبان فارسی دانشگاه لیدن (هلند)
۱۵	۱۳۸۶	نجیب بابل حروی	دانشمند افغانستانی، پژوهشگر و مصحح متون عرفانی
۱۶	۱۳۸۶	شارل هنری دو فوشه کور	دانشمند فرانسوی، استاد پیشین دانشگاه پاریس (فرانس)
۱۷	۱۳۸۷	دکتر عبدالزمان قریب	دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه تهران
۱۸	۱۳۸۹	دکتر بربت گن. فراکشر	دانشمند آلمانی، استاد دانشگاه های آلمان و اطریش
۱۹	۱۳۹۰	احمد مشروی	دانشمند و کتابشناس ایرانی
۲۰	۱۳۹۰	پروفور آنجلو میکده موتده	دانشمند ایرانشناس ایتالیایی
۲۱	۱۳۹۲	استاد احمد اقداری	دانشمند ایرانی

فهرست مندرجات

پیشگفتار.....	۱۵-
کتاب اول.....	۱
کتاب دوم.....	۵۵
کتاب سوم.....	۱۰۳
کتاب چهارم.....	۱۵۷
کتاب پنجم.....	۲۰۵
کتاب ششم.....	۲۵۱
کتاب هفتم.....	۲۹۷
تصاویر.....	۳۴۵
فهرستها.....	۳۶۷
فهرست اشخاص.....	۳۶۹
فهرست مکانهای جغرافیایی.....	۳۸۳
فهرست قبایل.....	۳۹۵
فهرست کتابها.....	۳۹۹

پیشگفتار

ترجمه کتاب «لشکرکشی اسکندر» اثر «آریان» که اکنون در دسترس خوانندگان قرار می‌گیرد خود تاریخچه‌ای دارد.

شادروان دکتر همایون صنعتی‌زاده که کارنامه پر بار فعالیت‌های فرهنگی‌اش شاهدی انکارناشدنی بر دلبستگی‌های خاص او به فرهنگ ایران و نشر و بسط آن است، در سال‌های پایانی عمر پرثمر خود، در کنار دیگر فعالیت‌های فرهنگی، به ترجمه هفت فصل از کتاب مفصل لشکرکشی اسکندر، تحت عنوان *Anabasis of Alexander* اثر آریان (Flavius Arrinus) مورخ و فیلسوف یونانی پرداخت که «چینوک» (E.J.Chinnock) آن را از یونانی به انگلیسی ترجمه کرده بود.^۱

اصل این اثر مجموعه‌ای از هفت کتاب با فصل‌های متعدد است و شرح کشورگشایی‌های اسکندر را در آسیا روایت می‌کند. دکتر صنعتی‌زاده هفت فصل آن را که رخداد‌های مربوط به ایران را شامل می‌شد و برای خواننده ایرانی کشش داشت، برای ترجمه انتخاب کرده بود. پس از درگذشت او، دستنویس آشفته‌ای از این ترجمه که به دست ویراستارانی چند سپرده شده و به سرانجام نرسیده بود، در اختیار شادروان ایرج افشار قرار گرفت. استاد افشار، سروسامان دادن به این کار را به من واگذار کرد و من وظیفه سنگین ویراستاری آن را به خانم دکتر

1. E. J. Chinnock, *Anabasis of Alexander*. London 1884.

روشنک آذری سپردم که از آغاز تحصیلشان در رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی با او آشنایی داشتم.

دکتر روشنک آذری با سابقه‌ای که در ویراستاری دارد، به‌خوبی از عهده این مهم برآمد و فقط به ویراستاری این متن آشفته اکتفا نکرد؛ ترجمه را با اصل انگلیسی آن مطابقت داد و خلاصه‌ای از رویدادهای هفت فصل را نیز در آغاز کتاب بر این اثر افزود. نمایه کاملی از اعلام اشخاص، جاها و اقوام را در پایان این کتاب ارائه کرد.

عکس‌هایی در لابه‌لای کتاب گنجانده شده است که ما آن را در میان اوراق ترجمه زنده‌یاد دکتر صنعتی‌زاده یافتیم و احتمالاً از آرشیوی انتخاب شده است که متأسفانه مأخذ اصلی آنها را در دسترس نداریم. فهرستی از این تصاویر، بدون ذکر مأخذ، پس از ترجمه در دسترس خوانندگان است.

لازم به ذکر است که مرحوم صنعتی‌زاده در برخی موارد، در ترجمه، مطالبی را که به نظر او برای خواننده ایرانی مفید نبوده، حذف کرده است. مطالبی که به متن افزوده شده در داخل قلاب [] و توضیحات اضافی در میان دو ابرو () قرار دارد.

به انجام رسیدن این اثر همچنین مدیون این عزیزان است:

جناب آقای اصفهانیان که با صمیمیت و مهربانی خاص خودشان مقدمات و شرایط چاپ این کتاب را در مجموعه آثار موقوفات مرحوم محمود افشار فراهم کردند.

سرکارخانم شهین سرلتی، خواهر زنده‌یاد پروین سرلتی (همسر شادروان دکتر همایون صنعتی‌زاده) که در پیش‌برد این کار از هیچ‌گونه همراهی و همدلی دریغ نکردند.

آقای بیوک رضایی که حروف چینی و نظارت بر چاپ آن را با دقت و علاقه به انجام رساندند. و سرانجام روشنی آذری که تلاش کرد این اثر به صورت پاکیزه‌ای عرضه شود.

با امید به این که این تلاش همگانی خدمتی باشد به فرهنگ غنی این سرزمین.

ژاله آموزگار

تابستان ۱۳۹۳

اشاره‌ای کوتاه به آریان و اثرش آناباسیس

آریان Arrian یا فلاویوس آریانوس (Flavius Arrianus) مورخ و فیلسوف قرن دوم میلادی، در حدود سال ۹۵ میلادی در نیکومدیا (Nicommedia) پایتخت بیتی‌نیا (Bithynia) در آسیای صغیر به دنیا آمد. او از پیروان اپیکتت (Epictetus) فیلسوف رواقی بود.

آریان در زمان امپراطوری آدریان (Hadrian) از سال ۱۳۰ تا ۱۳۷/۸ میلادی، سمت کنسولی کاپادوکیه را داشت و در این مقام، حملات الانی‌ها و ماساگت‌ها را دفع کرد. پس از درگذشت امپراتور آدریان، آریان از کارهای دولتی کناره‌گیری کرد و به فعالیت‌های ادبی پرداخت. او احتمالاً تا زمان امپراتور مارک اورل (۱۸۰-۱۶۱ م.) (Marcus Aurelius) زنده بوده است.

آریان تألیفات بسیاری در مسائل تاریخی، فلسفی و جغرافیایی داشته که بیشتر آنها از میان رفته است. از میان کارهای مهم او می‌توان به مجموعه هفت جلدی کتاب آناباسیس (Anabasis) اشاره کرد که شرح لشکرکشی‌های اسکندر در آسیاست.

او این اثر خود را به تقلید از آناباسیس گزنفون چنین نامگذاری کرده است. هفت کتاب آناباسیس گزنفون در شرح احوال کوروش کبیر، سرسلسله هخامنشی و هفت جلد آناباسیس آریان، درباره اسکندر است که به حکمرانی هخامنشیان خاتمه داد.

برای توضیحات بیشتر در باره این نویسنده و آثارش نگاه کنید به:
لغت‌نامهٔ دهخدا، جلد دوم.

Encyclopedia Americana, vol II

Encyclopedia Britannica , vol I

Encyclopedia Iranica, vol III

ژاله آموزگار

تابستان ۱۳۹۳

خلاصه ای از شرح حوادث هفت بخش

کتاب ۱: مرگ فیلیپ و جانشینی اسکندر - جنگ‌های اسکندر با تراکیان‌ها و قبایل دیگر - تخریب شهر «گتا» - شورش «کلیتوس» و «گلوسیاس» - شورش شهر «تبس» - رویارویی اسکندر با آتنی‌ها - گذر اسکندر از «هلسپونت» - دیدار شهر «تروا» - جنگ «گرانیکوس» - تدارک قشون - شکست ایرانیان - اسکندر در «ساردین» و «افسوس» - محاصره و تسخیر «میلتوس» و «هالیکارناسوس» - اسکندر در «لیکیه» و «پامفیلیا» - اسکندر در فریقیه.

کتاب ۲: تسخیر «متیلینه» توسط ایرانیان - مرگ «ممنون» - تسخیر «تندوس» توسط ایرانیان - اسکندر در «گوردیوم» - فتح مقدونیه - بیماری اسکندر در «ترسوس» - پیشروی اسکندر به «میراندروس» و به مقابله برخاستن داریوش - داریوش در «ایسوس» - شکست داریوش و فرار وی - برخورد مناسب با خانواده داریوش - فتح فنیقیه توسط اسکندر - نامه داریوش و پاسخ اسکندر - ستایش هرکول در شهر «صور» - فتح صور - محاصره و فتح «گازا».

کتاب ۳: پیروزی بر مصر - بنیان‌گذاری اسکندریه - بازدید از معبد «آمون» - حرکت به سمت سوریه - عبور از دجله و فرات - توصیف لشکر داریوش در «اربلا» - تاکتیک‌های اسکندر - فرار داریوش از جنگ «اربلا» - تعقیب داریوش و فرار وی به «ماد» - پیشروی اسکندر به سوی بابل و شوش -

انقیاد «اکسیان» ها - شکست آریوبرزن و تسخیر پرسپولیس - پیشروی اسکندر به سوی ماد و پارت - گذر از دروازه‌های کاسپین (خزر) - به قتل رسیدن داریوش - لشکرکشی به «هیرکانیه» - پیشروی به سوی «باکتریا» - همکاری «ساتی برزن» با «بسوس» - گذر اسکندر از هندوکش - تسخیر «باکتریا» و تعقیب و دستگیری «بسوس».

کتاب ۴: شورش سغدیان - شورش سکاه - مبارزات «سپیتامان» - قتل «کلیتوس» - مباحثات «کالیستنس» و «آناخارسوس» - دسیسه «پاگس» - اتحاد با «سکاه» و «خوارزمیان» - انقیاد سغدیان - شکست و مرگ «سپیتامان» - پناه گرفتن «اکسیارتس» در سغد و تسخیر قلعه توسط اسکندر و ازدواج وی با «رکسانا» - تسخیر قلاع دیگر - رسیدن اسکندر به رودخانه کابل و استقبال «تاکسیلان» ها از وی - شکست «آسپاسیان» - محاصره «ماساگا» و «اورا» - تسخیر «بازیره» رسیدن به «ایندوس» (رودخانه).

کتاب ۵: اسکندر در شهر «نیسا» - گذر از «ایندوس» - کوه‌ها و رودخانه‌های آسیا - توصیف کلی هندوستان - شیوه پل‌زنی بر روی رودخانه - رفتن به سوی رودخانه «هیداسپ» - سد راه اسکندر توسط «پروس» - گذر از «هیداسپ» - آرایش نظامی «پروس» - اتحاد با «پروس» - مرگ «بوسفالا» - پیروزی بر «گلوسیان» ها - گذر از رودخانه «آسین؟» - پیشروی «هیدراتوس» - تسخیر «سانگالا» - سر باززدن لشکر اسکندر از پیشروی بیشتر - سخنرانی اسکندر.

کتاب ۶: تدارکات سفر بازگشت از رودخانه «ایندوس» - گذر از رودخانه‌های «هیداسپ» و «آسین» - آرایش نظامی علیه «مالیان»ها - شورش «مالیان»ها - زخمی شدن اسکندر - نگرانی سربازان برای اسکندر - جنگ علیه «اوکسیانوس» و «سامبوس» - فتح «پاتالا» - اکتشاف مشارع رودخانه ایندوس - جنگ علیه «اوریتانی»ها - گذر از بیابان «گادروسیا» - رنج لشکر در بیابان - گذر از «کارمانیا» - اسکندر در «پارس» - بازسازی مقبره کوروش.

کتاب ۷: نقشه‌های اسکندر - فیلسوفان هندی - ازدواج مقدونیان و ایرانیان - پادشاهی به سربازان - حرکت به سوی دجله - اعتراض مقدونیان به اسکندر - آشتی بین سپاه و اسکندر - بازگشت ده هزار مقدونی به خانه به همراه «کراتروس» - «آمازون»ها - مرگ «هفاستیون» - سفیران کشورهای دور - اکتشاف دریای خزر - پیش‌بینی مرگ اسکندر - سفیران یونان - آماده سازی ناوگان برای حمله به عربستان - توصیف عربستان - سفر نئارخوس - توصیف فرات - استخدام ایرانیان در لشکر - بدیمنی نشانه مرگ اسکندر - تب اسکندر - شایعه مسموم کردن اسکندر - شخصیت اسکندر.

روشنک آذری

تابستان ۱۳۹۳

== کتاب اول

با خود قرار گذاشته‌ام، هرجا نوشته‌های بطلمیوس^۱، فرزند لاگوس^۲، و آریستوبولوس^۳، فرزند آریستوبولوس^۴، در باب تاریخ‌های اسکندر^۵، پسر فیلیپ^۶، با یکدیگر هماهنگی دارند، نوشته‌های آنان را به عنوان واقعیت وقایع نقل کنم. هرجا با یکدیگر هم‌نوا نیستند، آن روایت را که احساس می‌کنم محتمل‌تر است و بیشتر ارزش نقل دارد ضبط کنم. دیگران دربارهٔ اسکندر انبوهی گزارش‌های گوناگون نوشته‌اند. کسی را سراغ ندارم که درباره‌اش مورخان بدین اندازه و چنین ضد و نقیض نوشته باشند؛ اما می‌پندارم آنچه را بطلمیوس و آریستوبولوس حکایت می‌کنند قابل اعتمادتر است، زیرا آریستوبولوس در لشکرکشی‌های اسکندر مدتی خود شرکت داشت و بطلمیوس هم چون اسکندر را همراهی می‌کرد - از آنجا که خود در رکاب شاه بود - خلاف گویی‌هایش شرمساری بیشتری برای او به بار می‌آورد. افزون بر این چون آنان هنگامی که تاریخ‌هایشان را نوشتند اسکندر دار فانی را وداع گفته، نه از اسکندر پروا داشتند و نه امید بهره‌مند شدن از عنایات او تا مطلبی

1. Ptolemy
3. Aristobulus
5. Alexander

2. Lagus
4. Aristobulus
6. Philip

برخلاف واقع بنویسند. با این همه پاره‌ای از گفته‌های دیگران را، از جمله آنچه به نظرم ارزش گفتن دارد و چندان هم نامطمئن نیست، نیز آورده‌ام. اگر کسی دچار شگفتی شود که چرا با وجود چنین انبوهی از نوشته‌ها در این باره، بازهم قلم‌فرسایی می‌کنم، استدعا دارم تا اثری را بررسی نکرده و با نوشته‌اش آشنا نشده است، از قضاوت خویشتن‌داری کند.

* ۱ *

می‌گویند مرگ فیلیپ^۱، در روزگار قاضی‌القضاتی پیتاداموس^۲، در آتن رخ داد. اسکندر بیست ساله، پسر فیلیپ، جانشین پدر شد و به پلوپونسوس^۳ آمد. داستان چنین است؛ او یونانیان پلوپونسوس را گرد آورد. از آنان خواست تا پیشوایی لشکرکشی به ایران را که پیش از آن بر عهده پدرش واگذاشته بودند بدو واگذار کنند. تمام اقوام یونانی پذیرفتند. جز لاسدمونی‌ها^۴ که اظهار داشتند سنت‌های کشورشان اجازه انقیاد از دیگران را نمی‌دهد. بر ایشان است که دیگران را رهبری کنند. در آتن هم نهضتی انقلابی راه انداختند که با رسیدن اسکندر فرو پاشید و اختیاراتی، حتی بیش از آنچه به فیلیپ تفویض شده بود، به او دادند. آنگاه اسکندر به مقدونیه بازگشت تا مهیای لشکرکشی به آسیا شود.

در آستانه بهار او به تراکیه^۵ لشکر کشید تا به تریبالی^۶ و ایلوریان^۷ حمله کند، چه آگاه شده بود ناآرام شده‌اند. وانگهی از آنجا که با آنان مرزهای مشترک داشت

1. Philip

3. Peloponnesus

5. Thrace

7. Illyrians

2. Pythodemos

4. Lacedaemonians

6. Triballi

مصلحت نمی‌دید پیش از لشکرکشی به دور از میهن، آنان را پشت سر نهد، مگر آنکه آنان را کاملاً فرمانبردار خویش ساخته باشد. او از آمفی‌پولیس^۱ آغاز کرد. به آن بخش از تراکیه^۲ که متعلق به تراکیه‌های^۳ مستقل بود حمله کرد. فیلیپی^۴ و کوه اوربلوس^۵ در سمت چپ او بود. سپس از رود نسوس^۶ گذشت. می‌گویند ده روزه به کوه هیموس^۷ (جبال بزرگ بالکان) رسید. در تنگه باریکی که از آغاز کوهستان شروع می‌شد جمع انبوهی از بربرهای مسلح و تراکیه‌ای‌های مستقل سنگر گرفته بودند تا سد راه پیشروی او شوند. آنها یال‌های مرتفع کوهستان را به موازات صفوف سپاه اسکندر در تصرف داشتند. بلندی‌های کوه هیموس را، آنجا که سپاه او می‌بایست گذر کند، اشغال کرده بودند. گاری‌ها را گردآوری کرده و سنگر ساخته بودند تا اگر خواست از آنجا بگذرد دفاع کنند. هم‌چنین قصد داشتند ارباب‌ها را به زیر پرتاب کنند تا سپاهیان مقدونی^۸ در زیر بار و سرعت ناشی از سقوط آنها لت و پار شوند. می‌پنداشتند هرچه فالانژهای^۹ مقدونی فشرده‌تر باشند گاری‌های پرتاب شده از بلندی‌ها تلفات بیشتری وارد می‌کند. اسکندر مشورت کرد تا امن‌ترین راه عبور از کوه‌ها را بیابد. چون دانست کوه را نمی‌شود دور زد و باید خطر کرد، دستور داد واحدهایی که سر راه، بر زمین مسطح قرار داشتند، با دیدن گاری‌های پرتاب شده صف‌های خود را بگشایند تا گاری‌ها رد شوند. راهنمایی کرد آنها را که در جای تنگ و باریک بودند صف‌های خود را فشرده‌تر نمایند. حتی پاره‌ای را

1. Amphipolis

3. Thracians

5. Mount Orbelus

7. Mount Haemus

9. Phalanx (واحد پیاده سنگین اسلحه مقدونی)

2. Thrace

4. Philippi

6. Nessus

8. Mecedonians

گفت بر زمین دراز کشیده سپرهای خود را به یکدیگر متصل نمایند تا گاری‌ها از روی آنان بی‌آنکه صدمه بزنند، رد شود. همان‌گونه که اسکندر پیش‌بینی کرده بود، شد. بخشی از سپاه صف‌های خود را گشودند و گاری‌ها از روی سپرهای باقیمانده سپاه، بی‌آنکه آسیب برسانند، جهیدند. سپاه مقدونیه که از سقوط گاری‌ها وحشت داشت از بی‌خطر بودن آنها دل و جرأت یافت و با داد و فریاد به سوی تراکیه‌ای‌ها حمله برد. اسکندر کمانداران جناح راست را فرمان داد تا برابر سپاه بیایند. از آنجا بهتر می‌توانستند تراکیه‌ای‌ها را، از هر سو که حمله کنند، هدف تیر نمایند. خود او بقیه سپاه را به جناح چپ برد. سپس کمانداران با تیراندازی مانع حمله تراکیه‌ای‌ها شدند. فالانژهای درحال پیشروی به آسانی بربرهای برهنه را که سلاح‌های ابتدایی داشتند، از مواضع خود عقب راندند.

بربرها منتظر حمله اسکندر از جناح چپ نشده، اسلحه خود را بر زمین انداخته، گریختند. هزار و پانصد نفر از آنان کشته شد. چون چابک بودند و با منطقه آشنا بودند اندکی از آنان زنده اسیر شدند. زن‌ها که همراهشان بودند، کودکانشان و بار و بنه آنان به دست مقدونیان افتاد.

* ۲ *

اسکندر غنائم را به شهرهای کرانه دریا فرستاد. لیسانیاس^۱ و فیلوتاس^۲ را مأمور آنها کرد. از کوه‌ها گذشت. کوه هیموس را پشت سر گذاشت تا با مردم

تری‌بال^۱، بجنگد. به رودخانه لیگینوس^۲ رسید. از حوالی کوه هیموس تا رود ایستر^۳ (دانوب) سه روز راه است. سیرموس^۴ شاه تری‌بال‌ها چون از آمدن اسکندر خبر یافت، زن‌ها و کودکان را به رود ایستر فرستاد. امر کرد در جزیره پیوکه^۵ پناه گیرند. تراکیه‌ای‌های همسایه تری‌بال‌ها نیز به این جزیره آمده بودند. سیرموس و سپاهش به آنان پیوستند. اما بیشتر مردم تری‌بال به کنار رودی که اسکندر از آن گذشته بود بازگشتند. اسکندر از این حرکت تری‌بال‌ها آگاه شد. او نیز بازگشت تا بدانها حمله کند.

اینان اردو زده بودند. هرچند غافل گیر شده بودند. در دره‌ای نزدیک رودخانه صف‌آرایی کردند. اسکندر فالانژها را در ستونی متمرکز ساخت. خود پیشاپیش فالانژهای فشرده، بدانها حمله آورد. امر کرد تا تیراندازان و فلاخن‌اندازان بربرها را زیر رگبار تیر و سنگ قرار دهند تا بلکه تحریک شده از دره درآیند. کمانداران چون نزدیک شدند تیراندازی کردند. بربرها چون می‌پنداشتند کمانداران جز کمان اسلحه‌ای ندارند بدانها هجوم آوردند. اسکندر فیلتاس^۶ را امر داد تا با سواره‌نظام مقدونیه به جناح راست دشمن، که از بقیه صف جلو افتاده بود، یورش ببرد. هراکلیدس^۷ و سوپولیس^۸ را نیز دستور داد تا سواره نظام بوتیایی^۹ و آمفی پولیس^{۱۰} را علیه جناح چپ دشمن به کار اندازد. باقی مانده سواره نظام را روبه‌روی فالانژهای پیاده مستقر ساخت و شخصاً هدایت کرد تا به قلب صف دشمن بزنند. تری‌بالی‌ها، تا وقتی که از فاصله نسبتاً دور می‌جنگیدند وضع نامناسبی نداشتند. اما چون فالانژهای

1. Triballians

3. Ister

5. Peuce

7. Heracleides

9. Bottiaea

2. Lyginus

4. Syrmus

6. Philotas

8. Sopolis

10. Amphipolis

سنگین اسلحه و فشرده، با تمام نیرو بدانها حمله آوردند و سواره نظام نیز به صف آنان پیوست، فرار کردند و خواستند از راه دره به رودخانه برسند. مقدونیان آنان را تعقیب کرده سه هزار نفر از آنان را کشتند. چون جنگل مقابل رودخانه انبوه بود و شب فرا رسید، اسیران چندانی به دست اینان نیفتاد. بنا به گفته بطلمیوس، مقدونیان یازده نفر سوار و تقریباً چهل نفر پیاده تلفات دادند.

* ۳ *

سه روز پس از این نبرد اسکندر به رود ایستر رسید. این رود پهناورترین رود اروپاست. از سرزمین‌های گسترده می‌گذرد. رودی است بر سر راه قبایل جنگجویی که بیشتر از قوم سلت‌اند. این رود از سرزمین سلت‌ها^۱ سرچشمه می‌گیرد. دوردست‌ترین این طوایف گادها^۲ و مارکومان‌هایند^۳. پس از این‌ها یکی از طوایف سارماتی^۴ موسوم به یازیژها^۵ سکنی دارند. پس از آنان گت‌ها^۶، که بر این باورند هیچ‌گاه نمی‌میرند و زندگی جاودان دارند.^۷ در مصب رود ایستر کشتی‌هایی که از بیزانتیوم^۸ از راه دریای سیاه به کمک اسکندر آمده بودند به وی ملحق شدند. اسکندر کمانداران و پیاده نظام سنگین اسلحه را سوار کرد و به جزیره‌ای که مردم تری‌بال و تراکیه‌ای‌ها بدان پناه برده بودند برد. کوشید در آنجا نیرو پیاده کند. بربرها هرجا که کشتی به ساحل نزدیک می‌شد جمع می‌شدند. چون ساحل سرایشیب بود و جریان آب تند و

1. Celts

2. Quadi

3. Marcomanni

4. Sauromatae

5. Iazuges

6. Getae

۷. برای آگاهی درباره گت‌ها و باورهای آنان نک: هرودوت کتاب چهارم، بند ۹۳ و ۹۴.

8. Byzantium

تعداد مقدونیان اندک، آنان را پس راندند. اسکندر با کشتی‌ها عقب نشست. تصمیم گرفت از ایستر بگذرد و به گتی‌ها که در کرانه روبه‌رو گرد آمده بودند، تا در صورت آمدن اسکندر مانع او شوند، حمله کنند. بربرها بیش از چهار هزار سوار و ده هزار پیاده بودند. در ضمن اسکندر آرزو داشت و دلش می‌خواست از این رود پهناور گذر کند. ناوگان را به راه انداخت. دستور داد تا پوشش چرمی خیمه‌ها را از کاه پر کنند و به حد امکان از قایق‌هایی که مردم محل با خالی کردن تنه درختان می‌ساختند گرد آورند. (مردم محل از این نوع قایق برای ماهیگیری و حمل و نقل محلی و حتی دزدی استفاده می‌کردند). تا آنجایی که می‌توانست از سپاه خود را به آن سوی رودخانه برد. تقریباً هزار و پانصد سوار و چهار هزار پیاده همراه اسکندر از رودخانه ایستر گذشتند.

* ۴ *

شب هنگام سپاهیان از رودخانه گذشتند و از میان گندم‌زاری بلند عبور کردند. استار بیشتر داشتند و به کرانه روبه‌رو رسیدند. سحرگاه اسکندر پیش افتاد و سپاه را از میان گندم‌زار هدایت کرد. به پیاده نظام دستور داده بود با نیزه‌هایشان خوشه‌های بلند گندم را بخوابانند. آنقدر رفتند تا به زمین ناکشته رسیدند. تا پیاده سنگین اسلحه در گندم‌زار بود سواره نظام به دنبال می‌آمد. پس از آنکه گندم‌زار را پشت سر گذاشتند اسکندر شخصاً سواره نظام را به جناح راست برد و به نیکانور^۱ دستور داد فالانژها را آرایشی مستطیل شکل دهد. در همان حمله نخست گتی‌ها پا به فرار

1. Nicanor

گذاشتند. از اینکه اسکندر توانسته بود یک‌شبه، بی‌پل، از بزرگ‌ترین رودها عبور کند تکان خورده، هراسیده بودند. صلابت فالانژها وحشت‌آور بود و حمله سوار نظام خشن و هراس‌آور. نخست به شهری در یک فرسنگی رود ایستر پناه بردند. گتی‌ها چون دیدند اسکندر با سرعت فالانژها را به موازات رودخانه پیش می‌آورد تا دچار کمین آنان نشود و سواره نظام را در جلو دارد، شهر را که استحکامات چندانی نداشت رها کردند. هر اندازه تعداد اسب‌هایشان اجازه می‌داد زن‌ها و کودکان را پشت خود سوار کردند. تا آنجا که می‌شد در جهت خالی از سکنه عقب نشستند. اسکندر شهر را تصرف کرد و دار و ندار گتی‌ها را غارت نمود. ملیگر^۱ و فیلیپ را مأمور کرد تا اموال غارتی را به پایگاه برسانند. شهر را با خاک یکسان کرد. در کرانه رود برای ایزد زئوس^۲ قربانی کرد. همان روز تمام سپاه را از رودخانه عبور داد و بازگشت.

در این موقع سفیرهایی از جانب سیرموس^۳ شاه تری‌بالی و دیگر اقوام مستقل کرانه‌های ایستر نزد اسکندر آمدند. سفیرهایی هم از سوی سلت‌های ساکن سواحل خلیج ایونیه^۴ (آدریاتیک) آمدند. سلت‌ها بلندقامت و از خودراضی بودند. همه خواهان صلح و دوستی با اسکندر شده بودند. با آنان پیمان بست. از سلت‌ها پرسید در دنیا از چه بیشتر هراس و واهمه دارند. می‌پنداشت آوازه او در میان سلت‌ها و حتی تا دورتر از آنها پیچیده است و خواهند گفت که بیش از هر چیز از او وحشت و هراس دارند. پاسخ آنان خلاف انتظار اسکندر بود. چون در سرزمینی ناهموار و دشوار می‌زیستند و می‌دانستند اسکندر به سرزمین‌های دیگر چشم طمع دوخته است؛

1. Meleager
3. Syrmus

2. Zeus
4. Ionian gulf

پس پاسخ دادند بیش از هر چیز وحشت آن را دارند که مبادا آسمان بر سر آنان فرو ریزد. اسکندر را تحسین می کنند اما نه از او انتظاری دارند و نه چشمداشت. اسکندر آنان را دوست خود خواند. با آنان پیمان اتحاد بست و روانه سرزمین خودشان کرد. تنها گفت: «سلت ها در لاف و گزاف زدن بی مانندند.»

* ۵ *

آنگاه به سوی آگریان ها^۱ و پیونین ها^۲ پیش رفت. در این هنگام خبر آوردند کلیتوس^۳ پسر باردیلیس^۴ شورش کرده و گلوسیاس^۵ شاه تالان تیانی ها^۶ به او پیوسته است. هم چنین خبر رسید اوتاریات ها^۷، در حال حمله به مسیر او بودند. پس به این دلایل اندیشید بهتر است تا سریع تر حرکت کند. لنگاروس^۸، شاه آگریان ها، که حتی به هنگام زنده بودن فیلیپ، با اسکندر میانه خوبی داشت و خودش به عنوان سفیر نزد اسکندر رفته بود، در شرایط کنونی با محافظانش که زبده ترین سپاهیان او بودند، همراه اسکندر شد. چون شنید راجع به چند و چون اوتاریت ها پرس و جو می کند توصیه کرد بدانها توجه نکند چون اهل جنگ و نبرد نبودند. پیشنهاد کرد خود او به سرزمین آنان حمله برد و سر آنها را گرم کند. این توصیه را اسکندر پذیرفت و دستور داد که چنین کند. اوتاریت ها در قلمرو خود دچار دردسر شدند. اسکندر لنگاروس را پاداشی داد که در دربار مقدونیه بهترین پاداش ها دانسته می شد. وعده داد خواهر خود، کینا^۹، را به همسری او در آورد. اما لنگاروس چون به سرزمین خود بازگشت در گذشت.

1. Agrianes

3. Cleitus

5. Glaucias

7. Autariates

9. Cyna

2. Paeones

4. Bardylis

6. Taulantians

8. Langaros

اسکندر از راه رودخانه اریگون^۱ به سوی پلیوم^۲، شهری که کلیتوس در تصرف داشت و دژی استوار بود، رهسپار شد. چون بدان جا رسید نزدیک رود اورادایکوس^۳ اردو زد و تصمیم داشت روز بعد حصار شهر را بگشاید. سپاه کلیتوس ارتفاعات مشرف بر شهر را که با جنگل انبوه پوشیده بود، در تصرف داشتند تا اگر مقدونیان به شهر حمله کردند از اطراف بدانها هجوم آورند. اسکندر به سوی شهر حرکت کرد. مدافعان سه پسر و سه دوشیزه و سه قوچ را سر بریدند. قربانی کردند و به مصاف مقدونیان رفتند. اما هنوز گلوسیاس شاه تالان تیان به میدان نرسیده بود. اسکندر به سوی شهر پیش رفت. سپاه کلیتوس نیز جلو آمد. آنها مواضع خود را با آنکه استوار بودند ترک کردند. آن روز اسکندر شهر را در محاصره گرفت و نزدیک حصار آن اردو زد. قصد داشت آنان را دور بزند. اما روز بعد گلوسیاس شاه تالان تیانها با سپاه بزرگی از راه رسید. اسکندر از تسخیر شهر با نیرویی که در اختیار داشت چشم پوشید؛ زیرا از یک سو رزمندگان بسیاری در درون شهر بودند، از سوی دیگر امکان داشت سپاه بزرگ گلوسیاس، در صورت حمله اسکندر به حصار شهر، از پشت به او بتازد. اسکندر فیلوتاس را فرستاد تا هر چه می تواند خواروبار و سوار بیاورد. گلوسیاس از حرکت فیلوتاس آگاه شد. راه افتاد تا او و همراهانش را نابود سازد. از ارتفاعات جلگه ای که فیلوتاس در آن بود گذر کرد. چون به اسکندر خبر دادند که ستون تدارکات و سواره نظام پشتیبان در خطر شیخون اند، خود با پیاده نظام سنگین اسلحه و کمانداران و چهارصد سوار با شتاب هر چه تمام تر به مدد آنان شتافت. بقیه سپاه را نزدیک شهر گذاشت تا مبادا دشمنانی که در پناه حصار شهر بودند بیرون

1. Erigon
3. Eordaeus

2. Pelium

تاخته و به سپاه گلوسیاس پیوندند. گلوسیاس چون دید اسکندر نزدیک می‌شود ارتفاعات را رها کرد. فیلوئاس و همراهان به سلامت به اردو رسیدند. هنوز به نظر می‌رسید کلیتوس و گلوسیاس، اسکندر و سپاهش را در موقعیتی خطرناک گیر انداخته‌اند زیرا با انبوهی از سواران و زوین‌اندازان و فلاخن‌داران و تعداد زیادی پیاده، ارتفاعات را در تصرف داشتند. اگر اسکندر می‌خواست عقب نشینی کند سپاهیان محاصره شده در شهر نیز به بیرون می‌تاختند. راهی را که سپاه اسکندر می‌بایست طی کند باریک و تنگ بود. یک سو روخانه بود و سوی دیگر کوهی پوشیده از جنگل و پرتگاه، حتی اگر سپاه اسکندر در صف‌های چهارنفره آرایش می‌شد، باز هم راه عبور تنگ بود.

* ۶ *

در این شرایط اسکندر فالانژها را در صد و بیست صف پشت هم آرایش داد. در هریک از جناح‌ها دویست سوار گذاشت. دستور داد با سکوت کامل و نهایت نظم حرکت کنند. پیاده نظام سنگین را دستور داد تا نیزه‌های خود را بلند کنند و با فرمان او نخست به راست و سپس به چپ حمله برند. وی فالانژها را شخصاً هدایت می‌کرد. گاهی به راست، گاهی به چپ. این گونه فالانژها را مانور داد و در مدتی کوتاه بدان‌ها آرایشی پیچیده داد. چون به صورت گوئه سه گوش درآمدند دستور حمله داد. دشمن که شاهد حرکات ظریف و منظم سپاه اسکندر بود منتظر نزدیک شدن سپاه اسکندر نشد. نخستین ارتفاعات را تخلیه کرد. اسکندر، مقدونیان را امر

داد تا داد و فریاد راه بیندازند و نیزه‌های خود را بر سپرها بکوبند. تالان‌تیاها که از سر و صدا بیشتر به هراس افتاده بودند عقب نشستند و به حصار شهر پناه بردند.

اسکندر ملاحظه کرد اندکی از نفرات دشمن تپه‌ای را سر راه او، در تصرف دارند. نگهبانان و همراهان خود را امر داد تا سپر به دست به تپه حمله کرده آن را تصرف کنند و چون می‌پنداشت مدافعان تپه از آن دفاع خواهند کرد، توصیه کرد نیمی از سوارها پیاده شده و همراه با پیاده نظام بجنگند؛ اما دشمن با دیدن حمله سپاه اسکندر تپه را رها کرده به کوه‌های اطراف عقب نشست. پس از تصرف تپه به دست همراهان، اسکندر تعداد دو هزار نفر از آگریان‌ها و کمانداران را احضار کرد. پیاده سنگین اسلحه آنان را فرمان داد از رودخانه بگذرند و فالانژهای مقدونیه‌ای را به دنبالشان فرستاد. چون به آن سو می‌رسیدند می‌بایست رو به سمت چپ گسترش می‌یافتند تا چنان بنماید که صفوفشان هنگام عبور از رودخانه، فشرده است. دشمن چون دید سپاه اسکندر از رودخانه گذر می‌کند از کوهستان‌ها پایین آمد تا به بقیه سپاه اسکندر که تصور می‌کرد در حال گریختن است حمله کند. چون کاملاً نزدیک شدند، اسکندر با نفراتی که همراه داشت و فالانژهایی که از آن سوی رودخانه با داد و فریاد حمله آورده بودند، به دشمن تاخت. با این حمله صفوف دشمن از هم پاشید و فرار کردند. آنگاه اسکندر آگریان‌ها و کمانداران را با سرعت در جهت رودخانه حرکت داد. خود او اول کسی بود که از رود گذشت اما چون دید که دشمن به عقب سپاه حمله می‌کند، دستور داد وسایل تیراندازی را در کنار رودخانه نصب کنند و بارانی از تیر بر دورترین نقطه بیارند. به کمانداران دستور داد به میانه رودخانه تیراندازی کنند بدین ترتیب سپاه گلوسیاس به تیررس نیامد و

مقدونیان به سلامت از رودخانه گذشتند. در این عقب نشینی حتی یک نفر هم تلفات نداشتند.

روز سوم اسکندر آگاه شد سپاهیان کلیتوس و گلوسیاس با بی احتیاطی اطراق کرده اند. نه نگهبانی، نه خندق و نه مراقبی؛ زیرا بر این پنداشت بودند که اسکندر از ترس عقب نشینی کرده است و آمادگی هیچ گونه دفاع ندارد. در تاریکی شب، بی سر و صدا دوباره همراه با پیاده سنگین اسلحه، آگریان ها و کمانداران و گروه هایی که فرمانده آن پردیکاس^۱ و کونیوس^۲ بود از رودخانه گذر کرد.

اسکندر امر کرده بود بقیه سپاه از دنبال بیایند اما چون فرصت را برای حمله مناسب دید، منتظر آنان نشد و تمام کمانداران و آگریان ها را در حمله شرکت داد. آن گاه که انتظار نمی رفت با صف های فشرده به جناح هایی که دشمن در آنجا ضعیف تر از سایر نقاط بود یورش آورد. جمعی را در خواب کشتند، بقیه را به آسانی به اسارت گرفتند. بسیاری هم وحشت زده گریختند. سپاه اسکندر تالان تیان ها را تا کوه ها تعقیب کرد. آنها که جان سالم به در برده بودند اسلحه خود را از دست دادند. کلیتوس که نخست به شهر پناه برده بود آن را آتش زد و همراه گلوسیاس به میان تالان تیان ها پناه برد.

* ۷ *

در همین روزها پاره ای از تبعیدشدگان شهر تبس^۳، شبانه به دعوت کسانی که

1. Perdicas
3. Thebes

2. Coenus

قصد انقلاب را در آن شهر داشتند، به تبس برگشتند. آمینتاس^۱ و تیمولائوس^۲ و افراد نیروهای پادگان کادمی^۳ را که شهر در اشغال ایشان بود و از توطئه بی خبر بودند، کشتند. آنگاه در شورای شهر حضور یافته و مردم را به بهانه نبودن آزادی گفتار و خفقان علیه اسکندر شوراندند تا زنجیر اطاعت از مقدونیه را از دست و پای خود باز کنند. چون شایعه کرده بودند که اسکندر در الیریه^۴ در گذشته است، مردم گفته آنان را باور کردند. شایعه درگذشتن اسکندر که مدت ها بود شنیده نشده بود، در میان مردم قوت گرفت. بی خبری از اسکندر، سبب شد تا مردم آنچه را دلشان می خواست، یعنی مرگ اسکندر را، واقعی بدانند.

چون اسکندر از رویدادهای تبس آگاه شد، به درستی فهمیده بود که باید با این پدیده ها به گونه ای جدی برخورد کرد. مدت ها بود که درباره آنتی ها بدخیال بود و اتفاقات تبس بر نگرانی های او می افزود. بیم داشت لاسدمونی ها^۵ - که در باطن از سروری مقدونیه ناراضی بودند - و دیگر اقوام ساکن پلوپونز^۶ به شورشیان پیوندند و همراه مردم تبس شورش کنند. پس راه افتاد. از یوردیه^۷ و الیمیوتیس^۸ و بلندی های استیمفیه^۹ و پاراویه^{۱۰} گذشت. روز هفتم به پلینا^{۱۱} در تسالی^{۱۲} رسید. پنج روز بعد وارد بئوتیه^{۱۳} شد. تا به دروازه های تبس نرسیده بود مردم آن شهر از آمدن او با تمام نیروهای مسلحش بی خبر بودند. رؤسای شورشیان می گفتند نیروهای آنتی پاتر^{۱۴} از مقدونیه آمده و خود اسکندر در گذشته است. اگر هم کسی می گفت اسکندر در آن

1. Amyntas
3. Cademeia
5. Lacedamonians
7. Eordaea
9. Stymphaea
11. Pelinna
13. Boeotia

2. Timolaus
4. Illyria
6. Peloponnesians
8. Elimiotis
10. Paravaea
12. Thessaly
14. Antipater

حوالی است دلخور می‌شدند. شایع کردند این اسکندر دیگری است، فرزند یوروپوس^۱. اسکندر از آنخستوس^۲ راه افتاد و روز بعد به تبس رسید و نزدیک حصار یولائوس^۳ اردو زد و صبر کرد شاید مردم تبس از کرده و حرکات ناشایست خود پشیمان شده سفیر نزد او بفرستند. اما مردم تبس همچنان از امتیاز دادن برای کسب توافق روی گردان بودند. سواره نظام و بعضی افراد پیاده سبک اسلحه آنان به اردوی اسکندر تجاوز کردند، باران تیر بر سر نگهبانان ریختند و چند مقدونیه‌ای را کشتند. اسکندر بخشی از نیروهای سبک اسلحه و کمانداران خویش را به مقابله با اینان فرستاد که به آسانی از عهده دفع حمله نیروهای تبس برآمدند و آن را از حوالی اردو به دور راندند. روز بعد اسکندر تمام سپاهش را حرکت داد. به دروازه‌هایی که رو به الیوتریه^۴ و آتیکا^۵ باز می‌شد نزدیک شد. از حمله به حصار پرهیز کرد. نه چندان دور از کادمی^۶ اردو زد تا به هنگام لزوم بتواند از پادگان مقدونیه‌ای کادمی پشتیبانی کند. سپاه تبس کادمی را محاصره کرده بود تا از بیرون به پادگان محاصره شده کمک نشود و پادگان نیز نتواند به نیروهایی که در بیرون با مقدونیان می‌جنگند آسیب برساند. اسکندر، نه اینکه از خطر بیم داشته باشد، اما هنوز امید داشت مشکل را با مسالمت بگشاید. نزدیک ارگ اردو زد. صبر کرد. در این برهه گروهی از مردم شهر و خواهان حفظ امنیت شهر، مشتاق بودند نزد اسکندر آمده از او بخواهند تا شورش را ببخشد و عفو کند. اما تبعیدی‌هایی که به شهر بازگشته بودند و دعوت کنندگان آنان که می‌دانستند اسکندر آنها را نمی‌بخشد و مخصوصاً آنها که

1. Aeropus
3. Iolaus
5. Attica

2. Onchestus
4. Eleutherae
6. Cadmeia

منصب بویوتارخی^۱ داشتند تا آنجا که توان داشتند کوشیدند شهروندان را به جنگ ترغیب کنند. با این احوال اسکندر بردباری کرد و به شهر حمله نیاورد.

* ۸ *

بطلمیوس پسر لاگوس می‌گوید پردیکاس^۲، افسر مسئول نگهبانان اردو که در فاصلهٔ نه‌چندان دوری از حصار دشمن استقرار داشت خودسرانه، بی‌دستور اسکندر به حصار دشمن حمله آورد و آن را فرو ریخت و با پیشقراولان تبسی به زد و خورد پرداخت.^۳ آمینتاس^۴ پسر آندرومنس^۵ که در همان هنگی خدمت می‌کرد که زیر فرمان پردیکاس بود، چون پیشروی پردیکاس را در حصار دشمن دید از او پیروی کرد. اسکندر که شاهد این تحولات بود به ناچار بقیهٔ سپاه را جلو آورد تا اینان به تنهایی با سپاه تبس روبرو نشده و گرفتار نشوند. کمانداران و آگریان‌ها را امر کرد به درون باروی شهر بتازند اما گارد ویژه و سپاهیان سنگین اسلحه را در بیرون شهر نگاه داشت. آنگاه پردیکاس که می‌خواست حصار دوم شهر را نیز بشکند زخم برداشت و بر زمین افتاد. حال او بد بود. به اردو برده شد و به سختی جان سالم به در برد. سربازان او با کمک کمانداران، تبسی‌ها را در گذرگاهی که به هراکلیوم^۶ می‌رفت گیر انداختند و در تنگنا قرار دادند. مقدونیان به دنبال آنان یورش آوردند. تبسی‌ها که در تنگنا بودند واکنش نشان دادند. با سر و صدا به مقدونیان روی آوردند و اینان

1. Boeotia

2. Perdikkas

۳. پردیکاس که در دستگاه اسکندر روز به روز اهمیت بیشتری می‌یافت، پس از مرگ او عملاً فرمانروای تمام متصرفات او جز یونان شد. بطلمیوس که در سقوط پردیکاس به سال ۳۲۱ پ.م. نقش عمده داشت می‌خواهد گناه نابودی شهر تبس را از گردن اسکندر برداشته به دوش پردیکاس بگذارد.

4. Amyntas

5. Andromenes

6. Heracleum

گریختند. یوریوتاس^۱ اهل کرت^۲، فرمانده کمانداران با هفتاد نفر از افرادش کشته شدند. دیگر مقدونیان به صف‌های گارد ویژه و سپاهیان سنگین اسلحه پناه بردند. اسکندر چون دید سپاهیانش می‌گریزند اما صف‌های تبسی‌ها که مقدونیان را تعقیب می‌کردند درهم ریخته است به فالانژها دستور داد تا با آرایش جنگی بدانها حمله برند. تبسی‌ها به سوی دروازه‌های شهر عقب نشستند.

عقب نشینی تبسی‌ها تبدیل به فرار شد. فشاری که بر آنها وارد می‌آمد چنان نیرومند بود که فرصت نیافتند، به موقع دروازه‌های شهر را ببندند. مقدونیانی که فراریان را دنبال می‌کردند همراه با آنان به درون شهر نفوذ کردند. پیشرفت سپاه تبس سبب شد تا برج و باروی شهر بی‌مدافع بماند. مقدونیان به کادمه رسیدند. سپس همراه با پادگان کادمه به امفیوم^۳ رفتند و نگهبانان حصارها همراه با فراریان روانه بازار شهر شدند. اندک مدتی تبسی‌ها در آمفیوم ایستادگی کردند. اما چون از هر طرف بر فشاری که مقدونیان می‌آوردند افزوده شد و خود اسکندر هم پیدایش شد و به همه جا سر می‌زد سواره نظام تبسی از درون شهر روانه جلگه شد و پیاده نظام تبسی محکوم به نابودی شد. آنگاه سپاه مقدونی به سلاخی مردم تبس و مخصوصاً مردم فوکیه^۴ و پلاته^۵ و دیگر افراد بویوتارخی^۶ پرداختند. نه تنها کسانی را که مقاومت می‌کردند بلکه آنهایی را هم که تسلیم شده بودند به قتل رساندند. حتی به کسانی که به زیارتگاه‌ها پناه برده بودند رحم نکردند و زنان و کودکان را نیز کشتند.

1. Eurybotas

3. Ampheum

5. Plataeans

2. Cretan

4. Phocians

6. Boeotians

* ۹ *

این فاجعه که در یونان روی داد به علت شدت آن و غیرمنتظره بودن آن، چه به سبب قتل عام کنندگان و چه برای قربانیان قتل عام، جامعه یونان را سخت تکان داد. از نظر تعداد کشته شدگان، مصیبتی که به آتنی‌ها در سیسیل^۱ وارد آمده بود دست کمی از تعداد کشته شدگان شهر تبس نداشت. اما سپاه آتن دور از شهر نابود شد که افراد آن بیشتر از سربازان مزدور بودند. نه از شهروندان آتن. دیدیم پس از آن شکست شهر آتن به جا ماند و توانست مدت زیادی در برابر اسپارت^۲ و متحدین آن و ایرانیان ایستادگی کند. شکست دیگر آتن در دریا در آگوسپوتامی^۳، هرچند باعث خفت آتن شد اما تنها منجر به خراب شدن برج و باروی شهر و تسلیم ناوگان آتنی و مستعمرات آن شد. اما شهر آتن همان شکل نیاکان خود را حفظ کرد و تسلط خود را بر دریا بازیافت. همچنین از بزرگ‌ترین خطرهای لاسدمونیان^۴، که نزدیک بود آتن را نابود سازند در امان ماند. شکست در برابر لاسدمونیان بیش از همه برای خودشان تکان‌دهنده بود نه به علت تلفات بلکه چون احتمال چنین شکستی برایشان متصور نبود. تصرف پلاته^۵ نیز اسباب دلتنگی زیاد برای آتنی‌ها شد. از یک سو شهر کوچک بود و از سوی دیگر شمار اسیران اندک بود زیرا بیشتر مردم شهر از پیش فرار کرده و به آتن رفته بودند. سرانجام تصرف دو شهر بندر کوچک ملوس^۶ و سیون^۷ بیشتر اسباب شرمساری شورشیان شد تا آنکه حادثه اندوهبار بزرگی برای دنیای یونان باشد.

1. Sicilians

3. Aegospotami

5. Platae

7. Scione

2. Sparta

4. Lacedaemonians

6. Melos

اما در مورد تبس چنین نبود. شتاب و بی‌تدبیری در شورش، سقوط ناگهانی شهر، آن هم با چنان سهولتی، قتل‌عام مهیب و گسترده، به بردگی گرفتن مردم شهری که از لحاظ نیرومندی و نیروی نظامی سرآمد شهرهای یونان بود، دست به دست هم داد و این تصور را به وجود آورد که سیه‌روزی آن شهر به سبب خشم و غضب آسمانی بوده است. می‌گفتند شهر تبس سرانجام کفاره گناهانش را پرداخته است. این شهر بود که به هنگام جنگ با ایران با دشمن ساخته بود و اهل پلاته را در هنگام اعلام صلح تصرف کرده و مردم آنجا را به اسیری برده بودند. مسئولیت تبس در قتل‌عام مردم غیریونانی که تسلیم اسپارت شده بودند، تصمیم تبس بر انهدام آتن و به بردگی فروختن مردم آن شهر، تمام از جمله گناهان مردم تبس دانسته می‌شد. مردم می‌گفتند از مدت‌ها قبل علائمی دیده شده بود که از فاجعه‌ای که در انتظار تبس بود خبر می‌داد. اسکندر مسئولیت تبس را به دست کسانی سپرد که در عملیات علیه آن شهر وی را یاری داده بودند. اینان تصمیم گرفتند پادگانی در کادمه مستقر دارند اما خود شهر را از بیخ و بن براندازند و زمین‌های شهر را میان خود تقسیم کنند. زن‌ها و کودکان و هرکس را که بازمانده بود به اسیری ببرند به استثنای کاهن-های زن و مرد و هرکس که با اسکندر و فیلیپ دوست بود و آشنایی داشت. می-گویند اسکندر خانه شاعر تبسی پیندار^۱ را نگذاشت خراب شود و اجازه نداد به بازماندگان او آسیب برسد. زیرا برای پیندار احترام زیاد قائل بود. افزون بر این متحدین تصمیم گرفتند آبادی‌های اورخموس^۲ و پلاته را بازسازی کرده و مستحکم نمایند.

* ۱۰ *

چون دیگر شهرهای یونان از سرنوشت تبسی‌ها آگاه شدند آرکادی‌هایی^۱ را که خانه و کاشانه خود را رها کرده و به کمک تبسی‌ها شتافته بودند و کسانی که آنان را بدین کار ترغیب کرده بودند محکوم به مرگ نمودند. الین‌ها^۲ تبعیدشدگان خود را پس خواندند زیرا ایشان راضی بودند به اسکندر خدمت کنند. ایتولین‌ها^۳ پس از آگاهی از اوضاع تبس قبیله به قبیله نزد اسکندر سفیر فرستادند و از سرکشی خود پوزش خواستند. آتنی‌ها مشغول انجام مراسم بزرگ آیینی خود بودند که خبر رویدادهای تبس بدانجا رسید. از اندوه، انجام مراسم خود را ناتمام گذاشته و به جمع و جور کردن دار و ندار خود پرداختند تا از اطراف به شهر بیایند و پناه گیرند. مردم آتن شورا کردند. ده نفر را که می‌پنداشتند اسکندر نسبت به آنان عنایت دارد برگزیدند. به پیشنهاد دمداس^۴، اینان نزد اسکندر رفتند تا پیروزی و بازگشت با سلامتی او را از پیکار با ایلریان‌ها و تری‌بالی‌ها تبریک گویند. رفتار اسکندر با سفرای اعزامی با محبت و دوستانه بود. به شهر آتن نامه نوشت و خواست تا دموستنس^۵ و لیکورگوس^۶ و هیپریدس^۷، پولیکیتوس^۸، خارس^۹، خاریدموس^{۱۰}، افیلاتس^{۱۱}، دیوتیموس^{۱۲} و مئورکلس^{۱۳} به او تسلیم و تحویل شوند. اینان را مسبب فاجعه خیرونا^{۱۴} و دردسرهایی که پس از مرگ فیلیپ ایجاد شده بود می‌دانست.

1. Arcadians
3. Aetolians
5. Demosthenes
7. Hypereides
9. Chares
11. Ephialtes
13. Moerocles

2. Eleans
4. Demades
6. Lycurgus
8. Polyuectas
10. Charidemus
12. Diotimus
14. Chaeronea

اصرار داشت که اینان به همان اندازه شورشیان تبس گناه کارند. آتنی‌ها از تسلیم اینان خودداری کردند اما سفرای دیگری نزد اسکندر فرستادند تا از او بخواهند درباره این عده عطوفت نشان دهد. اسکندر این تقاضا را نیز پذیرفت. به این علت که برای آتنی‌ها احترام قائل بود و شاید هم به این علت که برای لشکرکشی به آسیا شتاب داشت و نمی‌خواست یونانیان از او دل‌آزرده باشند. از میان کسانی که خواستار تسلیم آنان شده بود تنها درباره خاریدموس اصرار ورزید تا تبعید شود. او نیز به آسیا و داریوش شاه پناه برد.

* ۱۱ *

پس از تمام شدن این عملیات اسکندر به مقدونیه بازگشت تا سنت قربانی کردن برای زئوس - که آرخالئوس^۱ آن را بنیاد گذاشته بود - به جا آورد و دستور داد تا بازی‌های المپیک در ایژی^۲ برگزار شود. دیگران می‌افزایند که برای میوزها^۳ نیز قربانی کرد. در این اثنا خبر رسید مجسمه ارفئوس^۴ پسر اویگروس^۵ تراکیه‌ای در پیرا^۶ پیوسته عرق می‌کند. هریک از پیشگویان این واقعه را به گونه‌ای تعبیر کردند. اما اریستندروس^۷ اهل تلمیسه^۸ این واقعه را به فال نیک گرفت و گفت معنای این رویداد این است که حماسه‌سرایان و ترانه‌پردازان و غزل‌سازان درباره کارهای اسکندر و شگفتی‌آفرینی‌های او سعی‌ها و کوشش‌ها خواهند کرد.

1. Archelaus

3. Muses

5. Oeagrus

7. Aristandrus

2. Aegae

4. Orpheus

6. Pieria

8. Telmissae

اسکندر در آغاز بهار هلسپونت^۱ شد. آنتی پاتر را مأمور و مسئول رسیدگی به امور مقدونیه و یونان کرد. پیاده نظام او از جمله سبک اسلحه‌ها و کمانداران از سی هزار نفر تجاوز نمی‌کرد و سواره نظام او پنج هزار نفر بود. راهی را که می‌پیمود از نزدیک دریاچه^۲ کرکینیس^۲ و در جهت امفیوپولیس^۳ و مصب رودخانه^۴ استریمون^۴ بود. از رود استریمون گذشت. در راه شهرهای یونانی کنار دریا، ابدره^۵ و مرونیه^۶، از کوه پانگئون^۷ عبور کرد. به هبروس^۸ رسید و با آسانی از آن عبور کرد. از آنجا به پیتیکه^۹ و رودخانه^{۱۰} سیاه رسید. از آن هم گذشت و بیست روز پس از آغاز راه پیمایی به سستوس^{۱۱} رسید. چون به ایلئون^{۱۱} رسید بر مزار پروتوسیالوس^{۱۲} قربانی کرد. می‌گفتند او نخستین یونانی بوده که برای جنگ با تروا همراه با آگاممنون^{۱۳} به آسیا پا گذاشته بود. مراد از قربانی این بود که لشکرکشی او سرانجامی نیکوتر از لشکرکشی پروتوسیالوس داشته باشد.

پارمنیو^{۱۴} را دستور داد تا سواره نظام و بخش عمده^{۱۴} پیاده نظام را از سستوس عبور داده به اپیدوس^{۱۵} برساند. در یکصد و شصت کشتی که هر کدام سه ردیف پاروزن داشت و تعداد بیشتری قایق‌های باربری، نقل و انتقال انجام گرفت. می‌گویند اسکندر از ایلئون^{۱۶} عازم بندر اخایی‌ها^{۱۷} شد و کشتی را شخصاً هدایت کرد. گاونری را در میان دریای هلسپونت برای پسیدون^{۱۸} قربانی کرد و از بادیۀ طلا،

1. Hellespont
3. Amphipolis
5. Abdera
7. Pangeon
9. Paetike
11. Elaeon
13. Agamemnon
15. Abydos
17. Achaeam

2. Cercinitis
4. Strymon
6. Maroneia
8. Hebrus
10. Sestus
12. Protesilaus
14. Parmenio
16. Elaeon
18. Poseidon

به دریا مایع نذری ریخت. همچنین می‌گویند محراب‌هایی در اروپا آنجا که به کشتی نشست و در آسیا آنجا که از کشتی پیاده شد برپا ساخت. چون به سلامت به آسیا رسید برای آتنه^۱ و هراکل^۲ قربانی کرد. به تروا رفت. برای آتنه تروایی نیز قربانی کرد. تمام زره و اسلحه خود را وقف معبد آتنه نمود. به جای آن جنگ-افزاری را که در جنگ‌های تروا به کار رفته بود برداشت تا همیشه در جنگ‌ها با او باشد. از آن به بعد این جنگ افزارها را گارد شخصی او همیشه در میدان نبرد حمل می‌کردند. آنگاه در محوطه محصور زئوس برای پریام^۳ قربانی‌ها کرد تا خشم و غضب او را نسبت به بازماندگان نئوپتلموس^۴، که خودش از آن تبار بود، فرو نشاند.

* ۱۲ *

چون اسکندر به منوئیس^۵ رسید، ناخدا تاجی زرین بر سر و گلبنی از طلا بر گردن او نهاد. همچنین خارس^۶ آتنی که با دیگران از زیگیوم^۷ رسیده بود همین ادای احترام را به اسکندر انجام داد. یونانیان و بومیان محل و هفاستئون^۸ می‌گویند اسکندر گور آشیل^۹ را به تاج گل مزین ساخت. و همچنین با گذر از مقبره پاتراکلس^{۱۰} چنین کرد. شهرت دارد اسکندر آشیل را نیکبخت می‌دانست زیرا شاعری چون هومر^{۱۱} آوازه او را جاودانی ساخته بود. از این بابت حق با اسکندر بود که آشیل را نیکبخت بداند زیرا چنین موهبتی نصیب اسکندر نشد. کامیابی‌های اسکندر هیچ‌گاه آن چنان که باید و شاید به نظم و نثر درنیامد. حتی مانند هیرو^{۱۲} و گلو^۱ و ترو^۲ درباره اسکندر

1. Athena

3. Priam

5. Ilium Menoetius

7. Segeium

9. Achilles

11. Homer

1. Gelo

2. Heracles

4. Neoptolemus

6. Chares

8. Hephaestion

10. Patroclus

12. Hiero

2. Thero

سرودهای مردم‌پسند نیز ساخته نشد درحالی که نامبردگان با اسکندر قابل مقایسه نبودند. کامیابی‌های اسکندر به مراتب ناشناخته‌تر از اعمال کم‌ارزش ایام باستانی باقی‌مانده است. شاهدیم به لطف تألیفات گزنفون^۳ راه‌پیمایی ده هزار نفر یونانی که همراه کوروش به جنگ شاه اردشیر رفتند و ناملایماتی که بر سر کلرخوس^۴ و کسانی که با او به اسارت درآمدند و رسیدن ده هزار نفر به دریا به مراتب مشهورتر و شناخته‌تر از اسکندر و کامیابی‌های اوست. حال آنکه اسکندر در سپاه دیگری به میدان جنگ نرفت. از شاه بزرگ (اردشیر) نگریخت. آنها را که شکست داد تنها کسانی بودند که می‌خواستند مانع از رسیدن ده هزار نفر به دریا شوند و در مقایسه با یونانیان و بربرها به کامیابی‌های عظیم‌تر دست یافت. اگر دست به نوشتن این تاریخ زده‌ام به این سبب است که خود را قابل آن می‌دانم که اعمال و کامیابی‌های اسکندر را به گوش دیگران برسانم. آنچه که به رشته تحریر درمی‌آورم ماجراهایی است که در ذهنم و در خانواده‌ام از جوانی تا به حال شنیده‌ام. به این علت خود را شایسته نوشتن چنین تاریخی می‌دانم که استاد زبان یونانیم. همان‌گونه که اسکندر اسناد فن جنگ بود.

اسکندر از ایلیم^۵ به اریسبه^۶ رفت. سپاهش برای گذر از هلسپونت^۷ در آنجا اردو زده بود. روز بعد به پرکوت^۸ و روز بعد به لامپاسکوس^۹ رفت. در ساحل رود پراکتیوس^{۱۰} که از کوه ایدا^{۱۱} سرچشمه گرفته و به دریایی می‌ریزد که در نیمه راه هلسپونت و دریای سیاه^{۱۲} واقع است، اردو زد. آنگاه کلون^{۱۳} را پشت سر گذاشت و به هرموتوس^۱ رسید. تعدادی جلودار و گشت‌زن پیشاپیش سپاه اعزام داشت. اینان را

3. Xenophon
5. Ilium
7. Hellespont
9. Lampsacus
11. Ida
13. Colonae

4. Clearchus
6. Arisbe
8. Percote
10. Practius
12. Euxine Sea

آمینتاس^۲ با گردانی از همراهان اسکندر که اهل آپولونیا^۳ بودند فرماندهی می کرد. فرمانده گردان سکراتس^۴ فرزند ساتون^۵ بود. شهر پاریاپوس^۶، در سر راه، توسط مردم شهر تسلیم شد. آمینتاس جمعی را به فرماندهی پاره کورس^۷، فرزند لیکاگورس^۸، که یکی از همراهان اسکندر بود مأمور کرد تا شهر را تحویل گیرند. سرداران ایرانی ارسامس^۹ (ارشام)، رومیترس^{۱۰}، پتینس^{۱۱}، نیفاتس^{۱۲} بودند. آنان را اسپریداتس^{۱۳}، ساتراپ لیدیه و یونیه و آریستس^{۱۴} فرماندار هلسپونت و فریگیه همراهی می کرد. در معیت سواران، عشایر ایرانی و سربازان مزدور یونانی نزدیک شهر زلیا^{۱۵} اردو زده بودند.

چون خبر گذر اسکندر از اروپا به آسیا به اینان رسید، شورای جنگی تشکیل دادند. ممنون^{۱۶} اهل رودس توصیه کرد از خطر رویارویی مستقیم با مقدونیان پرهیز شود؛ زیرا پیاده نظام آنان به مراتب از پیاده نظام ایرانی نیرومندتر بود و اسکندر به تن خود در میدان نبرد شرکت می جست حال آنکه داریوش در صفوف آنان حضور نداشت. داریوش می گفت صلاح در عقب نشینی و نابودی علفزارها توسط سواره نظام است و هرچه خرمن گندم است باید آتش زد حتی شهرهای سر راه را ویران ساخت تا اسکندر به علت نبود آذوقه و علوفه ناچار از ترک آن سرزمین شود. اما می گویند اریستس، فرماندار فریگیه، در آن شورا اعلام داشت: «اجازه نمی دهم که حتی یک خانه متعلق به مردم سرزمین من را کسی بسوزاند». سرداران ایرانی از اریستس پشتیبانی کردند زیرا بر این پندار بودند که ممنون برای حفظ اعتبار خود نزد

1. Hermotos

3. Apollonia

5. Sathon

7. Paregorus

9. Arsames

11. Rheomithres

13. Spithridates

15. Zeleia

2. Amyntas

4. Socrates

6. Priapus

8. Lycagorus

10. Niphates

12. Petines

14. Arsites

16. Memnon

شاه ترجیح می‌دهد عملیات جنگی به تأخیر افتد.

* ۱۳ *

در این میان اسکندر با تمام سپاه آماده برای نبرد خود به رود گرانیکوس^۱ نزدیک می‌شد. پیاده سنگین اسلحه را به دو ستون تقسیم کرد و سواران را در جناحین جا داد. بار و بنه را دستور داد که از دنبال بیایند. دسته‌های اکتشافی زیر فرماندهی هگلوخوس^۲ بودند و نیزه‌داران نقش سواران را بر عهده داشته و پانصد نفر پیاده نظام سبک اسلحه آنان را همراهی می‌کردند. آنگاه که پاره‌ای گشتی تاخت-کنان خبر آوردند که ایرانیان در آن سوی رود گرانیکوس آماده نبرد شده‌اند، اسکندر چندان فاصله‌ای با این رودخانه نداشت. اسکندر سپاه خود را آرایش جنگی داد. اما پارمنیو^۳ به جلو پیش آمده گفت:

«قربان به نظر من صلاح این است که در این سوی رود، بی‌درنگ اردو زنیم چون پیاده نظام آنان به مراتب زیادتر است. بعید می‌دانم دشمن به ما نزدیک شود. این ترتیب سبب خواهد شد تا سپاه به آسانی از رود بگذرد. پیش از آنکه دشمن صف‌های خود را منظم کند از رودخانه خواهیم گذشت. اگر هم اکنون دست به عملیات زنیم با خطرات فراوان روبه‌رو خواهیم شد. همان‌گونه که می‌بینید عمق رودخانه در بسیاری نقاط زیاد است. پس نمی‌توانیم در جبهه پهنآوری به عبور از رودخانه پردازیم. کرانه آن طرف ارتفاع دارد. پاره‌ای نقاط صخره‌ایست. مجبور هستیم در ستون‌های بی‌نظم عبور کنیم و آنگاه سواره نظام دشمن که آمادگی کامل دارد حمله خواهد آورد. اگر در همین آغاز پیکار فاجعه‌ای رخ دهد نه تنها موقعیت

1. Granicus

2. Hegelochus

3. Parmenio

کنونی متزلزل خواهد شد بلکه در نتایج کلی جنگ تأثیر بد خواهد گذاشت.»
 اما اسکندر پاسخ داد: «پارمنیو از تمام آنچه می‌گویی آگاهم. اما پس از عبور از تنگه هلسپونت شرم دارم که از این آب باریک بهراسم و همین‌گونه که هستیم از آن گذر نکنم. نه این احتیاط را شایسته مقدونیان می‌دانم و نه سازگار با شهرتی که در رویارویی با خطرهای یافته‌ام. معتقدم هرگونه تأخیر باعث تقویت روحیه ایرانیان شده خود را هم‌اورد مقدونیان در نبرد خواهند پنداشت. اگر بلافاصله از آنان چشم زخم نگیریم در آنان دلهره و هراس ایجاد نخواهیم کرد.»

* ۱۴ *

پس از این سخنان پارمنیو را مأمور کرد تا جناح چپ را فرماندهی کند. خود به جناح راست رفت. هم‌اکنون سواران گارد ویژه و تیراندازان و زوبین‌اندازان آگریانی^۱ را به فرماندهی فیلوئاس پسر پارمنیو در پیشاپیش صفوف مقدونیان مستقر ساخته بود. آمینتاس پسر آرابائوس^۲ را با نیزه‌داران و گردان‌های پیونیان‌ها و سکرآتس در یک نقطه متمرکز ساخت. پس از آنان سواره نظام زبده را به فرماندهی نیکانور پسر پارمنیو قرار داد. پس از اینان فالانژها تحت فرماندهی پردیکاس فرزند اورونتس^۳ و در جوار آنان فالانژ کونیوس^۴، فرزند پلیموکراتس^۵ و بعد از آن فالانژ کراتروس^۶ فرزند الکساندر و پس از آن واحدی که فرمانده‌اش آمینتاس فرزند آندرومنس^۷ و آنگاه سربازانی که فیلیپ پسر آمینتاس آن را فرمانده بود. در جناح چپ نخست سواره‌نظام تسالی^۸ قرار داشت که فرمانده آن کالاس^۹ فرزند هارپالوس^{۱۰}

1. Agrians

3. Orontes

5. Polemocrates

7. Andromenes

9. Calles

2. Arrabaeus

4. Coenus

6. Craterus

8. Thessalian

10. Harpalus